چرایی تدوین چشم‌انداز بلندمدت در شرایط جنگ و تحریم

این روزها، از گوشه‌وکنار، سخن از تدوین چشم‌اندازی تازه برای آینده ایران به گوش می‌رسد. اســتادان، صاحب‌نظران و مســئولان، هرکدام از ضرورت ترسیم آینده سخن می‌گویند و افق‌هایی را از سال‌های ۲۰۳۵ میلادی تا ۱۴۳۰ و ۱۴۵۰ خورشیدی پیشنهاد می‌کنند. هرچند در میان این پیشنهادها، تاریخ رسیدن به آینده مطلوب تغییر می‌کند، اما پرسش اصلی درباره ضرورت وجودی و کارکردِ خودِ چشم‌انداز در ترسیم و ساخت آینده، کمتر مجال طرح می‌یابد.

باید به این نکته توجه داشت که این بحث در کشوری جریان دارد که تجربه تدوین و اجرای سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ را پشت سر گذاشته و در کنار آن، برنامه‌ای تحت عنوان «الگوی اســلامی ـ ایرانی پیشرفت» نیز با نگاهی به آینده مطلوب کشور و افقی تمدنی مطرح شده است. اکنون، پیش از آنکه تاریخی تازه بر پیشانی سندی دیگر بنشانیم، باید به پرسشی بنیادی‌تر پاسـخ دهیم: آیا ایران، آن هم ایرانِ امروز، به چشم‌انداز نیاز دارد؟ و آیا در شــرایط کنونی، اساساً می‌توان چشم‌اندازی معتبر، باورپذیر و راهگشا برای آینده کشور ترسیم کرد؟

اگـــر واقع‌بینانه نگاه کنیم، برای خانواده‌ای کـــه نمی‌داند درآمد ماه آینده‌اش کفاف زندگی را می‌دهد یا نه، آیا ســخن گفتن از بیســت سال بعد معنایی دارد؟ برای صاحب کسب‌وکاری که تصمیمش میان خبر جنگ، تغییر مقررات، محاصره دشمن، تحریم‌های ظالمانه که هر روز بیشتر می‌شود و نگرانی از تأمین مواد اولیه معطل مانده، تصویر ایرانِ چند دهه آینده چقدر باورپذیر است؟ این پرسش را باید جدی گرفت. وقتی بخش بزرگی از توان اداره کشــور صرف گذراندن امروز می‌شود، حرف زدن از فردای دور ممکن است شــبیه تجملی اداری به نظر برسد؛ کاری برای روزگاری آسوده‌تر که هنوز از راه نرسیده است. علاوه بر این، پشت این پرسش اساسی، تجربه چشم‌انداز ۱۴۰۴ هم وجود دارد. افقی که روزگاری قرار بود تصویر آینده مطلوب ایران باشــد، اکنون به گذشته پیوسته و وقتِ ارزیابی و حسابرسی وعده‌های آن رسیده است. طبیعی است کسی که زندگی امروز خود را با آن وعده‌ها می‌سنجد، حق دارد بپرسد سهم او از این آینده چه شد؟

چشم‌انداز قبلی چه شد؟

داغ‌شدن دوباره بحث چشم‌انداز، در حالی است که هنوز درباره سرنوشت چشم‌انداز پیشین و تحقق اهداف آن، روایت مشترکی نداریم. شاید در یک دسته‌بندی ساده، بتوان چهار روایت را از یکدیگر بازشــناخت. یک روایت، روایتی اســت که چشم‌انداز ۱۴۰۴ را تحقق‌یافته می‌داند؛ روایت دیگر، روایتی اســت که از تحقق آن در برخی حوزه‌ها، به‌ویژه حوزه دفاعی، سخن می‌گوید؛ روایت بعدی روایتی است که سند را واجد اعتبار می‌داند، اما معتقد است در اجرا معطل مانده یا از مسیر خود خارج شده است؛ و نهایتاً روایت چهارم، روایتی است که حاصل این سند و این تجربه را ناکامی ارزیابی می‌کند.

این اختلاف صرفاً بین مردم نیست، بلکه حتی در میان مسئولان و صاحب‌نظران نیز دیده می‌شود. در چنین فضایی، شهروندی که می‌خواهد درباره چشم‌انداز تازه داوری کند، با پرســـی مقدماتی روبه‌روست؛ بالاخره چشم‌انداز قبلی چه شد؟ و اصولاً چه ضرورتی برای وجود چشم‌انداز جدید هست؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، باید هم کارنامه واقعی سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ را بررسی کرد و هم تجربه مردم از زندگی در پایان دوره آن را شنید. ممکن است آنچه در گزارش یک دســـتگاه، دستاورد محسوب می‌شود، در زندگی شهروندی که نگران معیشت، شغل یا آینده فرزندش اســـت، به همان صورت احساس نشود. نمی‌توان بدون سنجش معتبر، از جانب همه مردم درباره موفقیت یا شکست سند سخن گفت؛ اما نمی‌توان از کنار این تردید نیز گذشــت که اگر وعده‌های گذشـــته در زندگی مردم تحقق نیافته باشند، چه چیزی باید آنان را به وعده‌ای تازه امیدوار کند؟ پذیرش چشم‌انداز بعدی، با پاسخ روشن به این پرسش پیوند دارد. در این میان، نااطمینانیِ حاصل از جنگ و تحریم و محاصره که امروزه با آن روبه‌رو هســـتیم نیز مزید بر علت شده است و این تردید را جدی‌تر می‌کند. در گفت‌وگو با مردم و حتی برخی نخبگان، گاه با این پاسـخ روبه‌رو می‌شـــویم که وقتی نمی‌دانیم فردای نزدیک چه خواهد شــد، چگونه می‌توان از آینده‌ای دور ســخن گفت؟ جنگ، تحریم و احتمال اختلال در روابط و مسیرهای ارتباطی کشور، افق تصمیم‌گیری را کوتاه کرده‌اند. در چنین وضعی، طبیعی است که دعوت به اندیشیدن درباره چند دهه آینده، با پرسش و تردید مواجه شود. کسی که توان و توجهش صرف عبور از گرفتاری‌های امروز می‌شود، برای همراهی با چنین دعوتی، به دلیلی قانع‌کننده و بسیار قوی نیاز دارد.

مؤید این بحث آن اســت که در طرحی که تحت عنوان ذائقه‌ســنجی عمومی برای ترسیم چشـــم‌انداز آینده کشور در یکی از پلتفرم‌های داخلی اینترنتی اجرا شد، بیش از دوازده هزار نفر در پاســخ به سؤال «به نظر شما ایران در سال ۱۴۳۰ چه شکلی است؟» شــرکت کردند که درصد بســیار بالایی از آن‌ها نظری پرخاشگرانه نسبت به این سؤال داشـــتند. این پاسخ‌ها نشـــان می‌داد که نمی‌توان به‌راحتی، به موضوع ترسیم چشم‌انداز کشور عمومیت بخشید.

دشواریِ تدوین چشم‌انداز

بنابراین، دشواریِ تدوین چشـــم‌انداز جدید، فقط دشواریِ پیش‌بینی آینده نیست؛ مســـئله اعتماد عمومی و همراهی و ایجاد مقبولیت برای لزوم وجود آن در بین خواص و عوام جامعه نیز مطرح اســـت. صاحب‌نظران و خواصی که درباره اثرگذاری نظرشان برای ترسیم آینده تردید دارند، ممکن است انگیزه چندانی برای مشارکت نداشته باشند و لاجرم آینده ترسیم‌شـــده، غنای لازم علمی و تجربی را نداشته باشد. از سوی دیگر، شهروندی هم که ســـهم خود را در چشـــم‌انداز قبلی پیدا نمی‌کند، به‌آســـانی با سند تازه و ترسیم نقشه جدید همراه نمی‌شود. اینجاست که تدوین‌کنندگان سند جدید به‌عنوان نمایندگان حاکمیت، باید توضیح دهند که این بار چه چیزی قرار است تغییر کند و مشارکت مردم و نخبگان چگونه در انتخاب مسیرها و تصمیم‌گیری‌های آینده قرار است اثرگذار بوده و نیز چه تضمینی برای آن وجود دارد؟

اما با وجود همه این‌ها، در پاســخ به ســـؤال اصلی این یادداشت، می‌توان منطقاً از ضرورت وجود چشـــم‌انداز به‌خصوص در شرایط امروز کشـــور دفاع کرد. اگر فارغ از جو ایجادشده بر علیه چشم‌انداز بخواهیم به موضوع نگاه کنیم، باید بگوییم اتفاقاً هرچه شرایط نامطمئن‌تر می‌شـــود، نیاز به شـــناخت دقیق‌تر اهداف و دانستنِ جهت حرکت، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. وقتی تصمیم‌های فوری و فشار بحران‌ها پی‌درپی از راه می‌رسند، احتمال آن بیشـــتر می‌شود که هر دستگاه، مســـئله نزدیکِ خود را دنبال کند و حاصل تصمیم‌های جداگانه، کشـــور را از آینده‌ای که می‌خواست بسازد دور کند. اینجاست که چشـــم‌انداز باید به این تصمیم‌ها جهت مشـــترک بدهد و روشن کند که رفع موضوعات روزمره و عبور از امروز، در خدمت ساختن کدام فرداست؟

برای فهم این ضرورت، می‌توان جاده‌ای پرپیچ‌وخم و مه‌آلود را در نظر آورد. پیش از حرکت، باید مقصد و راه رسیدن به آن را انتخاب کرده باشیم. اما در طول مسیر، مه اجازه نمی‌دهد همه پیچ‌ها و موانع را از پیش ببینیم. در چنین وضعی، خطوط نقش‌بسته بر جاده در کنار گاردریل‌ها کمک می‌کنند انحراف خودرو به سقوط در دره نینجامد.

یکی از کارکردهای چشم‌انداز نیز دقیقاً منطبق بر همین مثال است. در شرایطی که دید ما نســـبت به آینده محدود می‌شود و فشار تصمیم‌های روزمره افزایش می‌یابد، این چشم‌انداز است که یادآوری می‌کند که پیش‌تر چه اهداف و جهتی را در قالب یک میثاق معهود ملی انتخاب کرده‌ایم و کدام تصمیم‌ها ممکن اســـت ما را از آن دور کنند. بدیهی اســـت که عدم قطعیت‌ها و نااطمینانی‌ها به‌مثابه مه، ضرورتِ داشـــتن جهت و شناختن حدود مسیر را از بین نمی‌برد. باید توجه کنیم که در این تمثیل، توافق بر مقصد و وجود خطوط جاده‌ای و گاردریل‌ها مکمل یکدیگرند. چشم‌انداز باید تصویری قابل فهم برای همه مردم از ایرانِ مطلوب ارائه دهد و در روزهای دشـــوار، به حفظ جهت حرکت کمک کند. مسیر رسیدنِ به این آینده نیز باید با شناخت شرایط تازه اعم از تغییرات در ساحت‌های مختلف، مرتباً اصلاح شود.

آنچه چشم‌انداز باید نشان دهد

توافق بر این مســـئله که چشـــم‌انداز، بیش از هـــر حوزه‌ای، مســـئله‌ای در قلمرو سیاســـت‌گذاری عمومی اســـت و نمی‌توان آن را در محاســـبات اقتصادی خلاصه کرد، موضوعی حیاتی در ترســـیم آن اســـت. هرچند رشـــد اقتصادی، میزان سرمایه‌گذاری، درآمد ســـرانه و موضوعاتی با پس‌زمینه اقتصادی و توسعه اهمیت دارند، اما آینده ایران ســـاحت‌های دیگری نیز دارد؛ جامعه، فرهنگ، علم، فناوری، نوآوری، سیاست داخلی و خارجی، قانون‌گذاری، عدالت، امنیت، محیط‌زیست و تأمین پایدار غذا. جایگاه جغرافیایی کشور و پیوند آن با قدرت و اقتصاد جهانی و از همه مهم‌تر، ارتباط این‌ها با هم نیز بخشی از همین تصویر هستند. چشم‌انداز باید نشان دهد این ساحت‌ها چگونه در کنار یکدیگر، آینده کشور را می‌سازند. وقتی از ایرانِ آینده سخن می‌گوییم، باید نسبت این ساحت‌ها را با هم ببینیم. نمی‌توان برای هر عرصه، آینده‌ای جداگانه نوشت و انتظار داشت حاصل آن‌ها، خودبه‌خود تصویری منسجم از کشور پدید آورد.

هرچند رشد اقتصادی، میزان سرمایه‌گذاری، درآمد سرانه و موضوعاتی با پس‌زمینه اقتصادی و توسعه اهمیت دارند، اما آینده ایران ســـاحت‌های دیگری نیز دارد: جامعه، فرهنگ، علـــم، فناوری، نوآوری، سیاســـت داخلی و خارجی، قانون‌گذاری، عدالت، امنیت، محیط‌زیست و تأمین پایدار غذا.

در یک کلام، آنچه امروز باید تحت عنوان چشم‌انداز آینده ایران برایش بکوشیم، شـــکل‌دادن به تصویری از آینده ایران است که هم ساحت‌های گوناگون اداره کشور را در بر بگیرد، هم راه حرکت در شرایط مختلف از جمله شرایط سخت امروز را تبیین نماید و هم همه آحاد مردم در تعریف، تدوین و تحقق آن سهم داشته باشند.

بااین‌همه، حتی منسجم‌ترین تصویر نیز به‌تنهایی برای حرکت جمعی کافی نیست. چشم‌انداز هنگامی می‌تواند به کشـــور جهت بدهد که مردم آن را آینده خود بدانند، در شکل‌گیری‌اش سهم داشته باشند و بخواهند برای ساختنش تلاش کنند. ازاین‌رو، تدوین چشم‌انداز باید فرصتی برای شکل‌دادن به روایتی مشترک از آینده ایران باشد؛ روایتی که در آن معلوم شود به کجا می‌خواهیم برویم، چرا این مقصد را انتخاب کرده‌ایم و هرکس چه نقش و سهمی در پیمودن این راه دارد. این همراهی، قطعاً فقط از طریق گفت‌وگوی همگانی و ایجاد ادبیات مشترک ملی خلق می‌شود.

وضعیت آینده مردم

باید توجه داشـــت که در چنین گفت‌وگویی، آنچه بیش از هر چیز اهمیت می‌یابد، تعریف روشن از معنای «مردم» و استقبال از تنوع آراست. باید حاکمیت به‌عنوان متولی مشـــروع ترسیم آینده، این پیش‌فرض را قبول داشته باشد که مردم، همه شهروندان این سرزمین با تفاوت‌های نسلی، فرهنگی، اجتماعی، جغرافیایی و فکری‌شان هستند. نیازها و آرزوهای آنان یکسان نیست و همین تفاوت‌ها باید در ترسیم آینده دیده شود. باید این را قبول کنیم که هم‌روایتی درباره آینده، به معنای یکسان‌شدن همه دیدگاه‌ها نیست؛ به معنای رسیدن به حدی از توافق درباره جهت حرکت کشور است که شهروندان، با وجود اختلاف‌هایشان، بتوانند خود را در آن ببینند و درباره مسیر آن گفت‌وگو و نقد کنند.

نقش مردم نیز باید از همان آغاز معلوم باشـــد. در تعریف آینده مطلوب، باید بتوانند بگویند چه زندگی‌ای را شایســـته خود و فرزندانشان می‌دانند. در تدوین چشم‌انداز، باید امکان اثرگذاری بر اولویت‌ها و انتخاب‌ها را داشته باشند. در اجرا، باید جایگاهشان به‌عنوان صاحبان مهارت، ابتکار، سرمایه، کار و فعالیت اجتماعی روشن باشد. در ادامه حرکت نیز باید بتوانند نتیجه را بســـنجند، درباره فاصله وعده و عمل بپرسند و بر اصلاح مسیر اثر بگذارند. فقط چنین مشـــارکتی است که چشم‌انداز را به بخشی از زندگی جامعه تبدیل می‌کند. در پاسخ به این سؤال اصلی، آن‌که «آیا ما برای ایران نیاز به چشم‌انداز داریم؟» بایـــد بگوییم که گرفتاری در روزمرگی، عدم قطعیت‌ها، نااطمینانی‌ها، پیش‌بینی‌ناپذیری بیش از پیش آینده و بحرانی که امروز کشور در آن قرار دارد، نه‌تنها نیاز ما به چشم‌انداز را از میان نمی‌برد، بلکه ضرورتِ داشتن آن را به‌عنوان سندی معهود بین حاکمیت و مردم و میثاقی ملی آشـــکارتر می‌کند، به شرط آنکه از شیوه تدوین، نحوه اجرا و میزان توجه به سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ در برنامه‌ریزی‌های سطوح مختلف درس بگیریم و آن تجربیات را ســـرلوحه خود قرار دهیم. به شـــرط آنکه چشم‌انداز را در یک رشته، یک ساحت، یک تفکر و یک دسته از خواص محصور نکنیم. به شرط آنکه با پیرایه‌های به‌شدت تئوری و آکادمیک، آن را از قابل اجرا بودن و قابل فهم بودن برای همگان تهی نکنیم. به شرط آنکه با سمینارها، همایش‌ها و جلسات زینتی، معنای این مفهوم را مبتذل و مضمحل نکنیم. به شـــرط آنکه از چشم‌انداز برای پرسنال برندینگ افراد استفاده نکنیم و به آن به‌عنوان موضوعی ملی که در قالب مسئولیت اجتماعی‌مان باید به آن بپردازیم نگاه کنیم.

دشواریِ تدوین چشم‌انداز جدید، فقط دشواریِ پیش‌بینی آینده نیَست؛ مســـئله اعتماد عمومی و همراَهی و ایجاد مقبولیت برای لزوم وجود آن در بین خواص و عوام جامعه نیز مطرح است. صاحب‌نظران و خواصی که درباره اثرگذاری نظرشان برای ترســـیم آینده تردید دارند، ممکن است انگیزه چندانی برای مشارکت نداشته باشند و لاجرم آینده ترسیم‌شده، غنای لازم علمی و تجربی را نداشته باشد.

از سوی دیگر، شهروندی هم که سهم خود را در چشم‌انداز قبلی پیدا نمی‌کند، به‌آسانی با سند تازه و ترسیم نقشه جدید همراه نمی‌شـــود. اینجاست که تدوین‌کنندگان سند جدید به‌عنوان نمایندگان حاکمیت، باید توضیح دهند که ایـــن بار چه چیزی قرار اســـت تغییر کند و مشارکت مردم و نخبگان چگونه در انتخاب مسیرها و تصمیم‌گیری‌های آینده قرار است اثرگذار بوده و نیز چه تضمینی برای آن وجود دارد؟

در یک کلام، آنچه امروز باید تحت عنوان چشـــم‌انداز آینده ایران برایش بکوشـــیم، شکل‌دادن به تصویری از آینده ایران است که هم ساحت‌های گوناگون اداره کشور را در بر بگیرد، هم راه حرکت در شرایط مختلف از جمله شرایط سخت امروز را تبیین نماید و هم همه آحاد مردم در تعریف، تدوین و تحقق آن سهم داشته باشند. ما امروز به چنین چشـــم‌اندازی نیاز داریم؛ چون برای عبور از این روزهای دشـــوار، باید بدانیم به کدام سو می‌رویم؟ چه چیزی را به دســـت می‌آوریم؟ این راه را با اراده و همراهی چه کســـانی و با پرداخت چه هزینه‌هایی خواهیم پیمود؟

خبرگزاری تسنیم

«تریپل رد»
بمب ساعتی ایران در اقتصاد آمریکا

«تریپـــل رد» (Triple-Red) بـــه وضعیتـــی گفته می‌شود که در آن سهام آمریکا، اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا و دلار آمریکا به‌طور هم‌زمان ســـقوط می‌کنند. آنچه این پدیده را به یک فاجعه واقعی تبدیل می‌کند، شکستن همبستگی‌های تاریخی است.

ســـرمایه‌گذاران دهه‌هـــا به این باور خـــو کرده‌اند کـــه در بحران، اوراق قرضه پناهگاه امن اســـت و دلار تقویت می‌شـــود. در «تریپل رد»، هر سه پایه هم‌زمان فرومی‌ریزنـــد و پرتفوی‌هـــای متنوع‌شـــده را بـــه دام می‌اندازند. ام‌اس‌ســـی‌آی در تحلیـــل اخیر خود تأکید می‌کنـــد که خطر اصلـــی، نه وقوع یک‌بـــاره آن، بلکه تبدیل‌شدن آن به یک «رژیم» است؛ الگویی پایدار که ماه‌ها یا ســـال‌ها ادامه می‌یابد و تنوع‌بخشـــی را به‌طور ساختاری بی‌اثر می‌کند.

نقش تنگه هرمز

طبق گزارش ام‌اس‌سی‌آی، دو پیش‌نمونه تاریخی بـــرای یک «تریپل رد» پایدار نام برده می‌شـــود. رکود تورمی دهـــه ۱۹۷۰ (تحریم نفتی و فروپاشـــی اعتبار سیاســـت‌گذار) و پیامدهای توافق پـــلازا در اواخر دهه ۱۹۸۰ (تلاش هماهنگ برای تضعیف دلار و ســـقوط بورس ۱۹۸۷). بسته‌شـــدن تنگه هرمز دقیقاً هر ســـه عنصر ســـازنده ســـناریوی ۱۹۷۳-۱۹۷۴ را بازسازی می‌کند.

بانـــک جهانی گزارش می‌دهد که اختلال در تنگه هرمز بزرگ‌ترین شـــوک تاریخ بازار نفت را رقم زده و عرضه جهانی نفت در مارس ۲۰۲۶ حدود ۱۰ میلیون و ۱۰۰ هزار بشکه در روز سقوط کرده است.

این شـــوک عرضه، فدرال رزرو را در همان «تله» تاریخی قرار می‌دهد؛ کاهش نرخ بهره برای حمایت از رشـــد، تورم انرژی را شعله‌ور می‌کند؛ افزایش نرخ بهره برای مهار تورم، سهام و اوراق قرضه را هم‌زمان زیر فشار می‌گذارد. در چنین تله‌ای، اعتبار سیاست‌گذار فرسوده می‌شود و دقیقاً همان مکانیزمی فعال می‌گردد که در ۱۹۷۳-۱۹۷۴ به فروش هم‌زمان دارایی‌ها انجامید.

فرسایش «روایت دلار قوی»

تحلیل‌های بازار در سپتامبر ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که «روایت دلار قوی» بر ســـه ستون استوار بود که هر سه در حال لرزش هستند؛ ستون نظامی (تحلیل‌رفتگی قـــدرت بازدارندگی آمریکا در بحران‌های منطقه‌ای)، ستون اقتصادی (شکاف در روایت سرمایه‌گذاری هوش مصنوعی) و ســـتون سیاست پولی (موضع مبهم فدرال رزرو).

وقتی این روایت فرومی‌ریزد؛ سرمایه‌گذاران جهانی دارایی‌های آمریکایی را کاهش می‌دهند و اوراق قرضه را می‌فروشند و هم‌زمان دلار را رها می‌کنند که هر سه ضلع «تریپل رد» را هم‌زمان تحت‌فشار قرار می‌دهد.

ری دالیو نیز هشدار داده که بازار نزولی اوراق قرضه آمریـــکا «راه طولانی» در پیش دارد؛ زیرا عرضه عظیم بدهی (۲۱۰۰ میلیارد دلار انتشـــار خالص جدید تنها در ۲۰۲۶) با تقاضای ضعیف‌شـــده خریداران خارجی و وابستگی درآمدهای نفتی خاورمیانه به بازارهای انرژی تلاقی کرده است.

فروش اجباری و بحران نقدینگی

در شـــرایطی که هم ســـهام و هـــم اوراق قرضه تحت‌فشارند، صندوق‌ها و مؤسسات اهرمی برای تأمین وجـــه تضمین (Margin Call) مجبـــور به فروش هر دو دارایی می‌شـــوند. این فروش اجباری، افت قیمت‌ها را تشدید و به سایر بازیگران سرایت می‌کند.

تحلیلگران در سپتامبر ۲۰۲۶ هشدار دادند که در ســـناریوی با احتمال بالا (تداوم تشدید تنش با ایران و عدم توانایی فدرال رزرو در بازسازی روایت دلار قوی)، ســـرمایه‌گذاران جهانی به‌سرعت اوراق قرضه آمریکا را کاهش می‌دهند و بحران نقدینگی مشابه مارس ۲۰۲۰ ممکن اســـت رخ دهد که در آن حتی طـــلا نیز ابتدا به‌شدت افت می‌کند و ســـپس فدرال رزرو را به‌سمت تسهیل کمی (QE) سوق می‌دهد.

«تریپل رد» چقدر نزدیک است؟

آنچه نگرانـــی را جدی‌تر می‌کند، تکـــرار الگو در ماه‌های اخیر اســـت. بر اساس گزارش‌های بازار، آمریکا در اوت ۲۰۲۶ ســـه بار ســـقوط هم‌زمان سهام، اوراق قرضه و ارز را تجربه کرده است.

آمارهای تاریخی از سال ۱۹۸۰ نشان می‌دهد که از ۱۶ بحران نقدینگی بزرگ با افت بیش از ۱۰درصدی ســـهام آمریکا، ۱۵ مورد پیش از وقوع، حداقل سه بار متوالـــی را ثبـــت کرده‌اند. پس از بار ســـوم یا چهارم، دارایی‌های گســـترده‌ای از جمله طلا نیز به‌شدت افت کرده‌اند. ام‌اس‌ســـی‌آی نیز تأییـــد می‌کند که «تریپل رد» پس از حدود دو دهه غیبت، از شوک تعرفه آوریل ۲۰۲۵ و تنش‌هـــای تجاری ژانویه ۲۰۲۶ بازگشـــته و دیگـــر نمی‌توان آن را یک اســـتثنای موقت تلقی کرد. استراتژیست‌های سهام نیز هشدار می‌دهند که الگوی عملکرد دارایی‌ها در ۲۰۲۶ به‌طور شومی به دوره اواسط ۲۰۰۷ تا اواسط ۲۰۰۸ نزدیک شده است.

یک عدد دقیق و اجماعی بـــرای احتمال «تریپل رد» وجود نـــدارد، اما چارچوب تحلیلی موجود، تصویر را روشن می‌کند.

اگر تنگه هرمز به‌طور کامل و طولانی بسته بماند؛ احتمال تبدیل «تریپل رد» از یک شوک مقطعی به یک رژیم پایدار به‌طور معناداری بالا می‌رود. MSCI صریحاً می‌گوید؛ خطر اصلی، ماندگاری آن است.

پایان ۲۰۲۶ تا اوایل ۲۰۲۷، ترکیب ریســـک‌های سیاسی (انتخابات میان‌دوره‌ای، ریسک تعطیلی دولت)، فشار عرضه بی‌ســـابقه اوراق قرضه و شوک انرژی، یک تلاقی ایجاد می‌کند که در آن اعتبار سیاست‌گذار بیش از هر زمان دیگری فرسوده می‌شود. همان عنصری که MSCI آن را کلید سناریوی ۱۹۷۳-۱۹۷۴ می‌داند.

تاریخ نشـــان می‌دهد که بار ســـوم یا چهارم اغلب پیش‌درآمد یک فروش گسترده‌تر بوده است. اگر تنگه هرمز بسته بماند و این تکرارها ادامه یابد، فاصله میان «هشدار» و «وقوع» می‌تواند کوتاه باشد.

تا زمانی که یک شـــوک عرضه انرژی مهارنشـــده وجود دارد، فدرال رزرو در تله تورم-رشـــد گرفتار است و اعتماد به «استثنایی‌بودن آمریکا» فرسوده می‌شود، «تریپل رد» مســـیر واقعی اســـت که تداوم بسته‌شدن تنگه هرمز آن را هموارتر می‌کند.

اقتصاد معاصر

«تریپل رد» به وضعیتی گفته می‌شـــود که در آن سهام آمریکا، اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا و دلار آمریکا به‌طور هم‌زمان سقوط می‌کنند. آنچه این پدیده را به یک فاجعه واقعی تبدیل می‌کند، شکستن همبستگی‌های تاریخی است.

سرمایه‌گذاران دهه‌ها به این باور خو کرده‌اند که در بحران، اوراق قرضه پناهگاه امن است و دلار تقویت می‌شود. در «تریپل رد»، هر سه پایه هم‌زمان فرومی‌ریزند و پرتفوی‌های متنوع‌شده را به دام می‌اندازند.

«اقدام» برای ممانعت از اقدام در تهران و البرز!

سعید شعرباف؛ استاد دانشگاه، در جریان نقد مصوبه تازه هیئت وزیران پیرامون تمرکززدایی از دو استان تهران و البرز تصریح کرد: با اینکه این برنامه سرنوشت و زندگی بیش از ۲۰ میلیون نفر از ساکنان استان‌های تهران و البرز را مستقیماً تحت‌تأثیر قرار می‌دهد، اما از هیچ‌گونه مستندات تحلیلی و پژوهشی روشنی برخوردار نیست و هیچ نوع گزارش مشخص، پیوست علمی یا داده‌های حاصل از ارزیابی‌های دانشگاهی برای آن عرضه نشده است.

به بیان او، این مصوبه که با عنوان اختصاری برنامه «اقدام» شـــناخته می‌شـــود، در عرصه عمل ظرفیت‌های اشتغال و ســـکونت را در پایتخت محدود می‌ســـازد و بر همین اساس می‌توان عنوان «برنامه ممانعت از اقدام» را برای آن به کار برد. بر پایه مفاد این طرح، محدودیت‌هایی سه‌ســـاله جهت تغییر کاربری اراضی و نیز احداث شهرک‌های جدید درون محدوده تهران و حتی نواحی خارج از حریم آن اعمال شده است؛ این در حالی رقم می‌خورد که رشد جمعیت و نیاز به مسکن در تهران روندی متوقف‌نشدنی دارد.

مصوبه‌ای برای گرانی بیشتر

این اســـتاد دانشـــگاه و عضو هیئت علمی بر این باور است که زمانی که عمده ظرفیت‌های اشتغال در پایتخت تجمیع یافته و بسترهای شغلی جایگزین در سایر مناطق کشور شکل نگرفته است، ایجاد محدودیت در ظرفیت‌های سکونتی این دو استان، ساکنان را ناچار به ماندگاری در همین مرزها می‌کند. در چنین وضعیتی، اصرار بر اعمال محدودیت در فرآیند ساخت‌وســـاز در مناطق تهران و البرز به متراکم‌تر شـــدن بافت‌ها و افزایش هزینه‌های زیست در شهر می‌انجامد؛ از این رو می‌توان این ابلاغیه را مصوبه‌ای برای گران‌تر کردن تهران و کرج قلمداد کرد.

شـــعرباف خاطرنشان کرد که این ســـازوکار سهم هزینه‌های تأمین مسکن در سبد معیشـــت خانواده‌ها را بالا برده و دسترسی عموم مردم به مسکن مناسب را به‌مراتب سخت‌تر خواهد کرد. علاوه‌بر آن، احتمال دامن زدن به افزایش معاملات غیررسمی و قولنامه‌ای، رونق ساخت‌وسازهای غیرقانونی، تشدید حاشیه‌نشینی و شکل‌گیری فساد نیز وجود دارد. بالا رفتن بهای تمام‌شده ساختمان و در عین حال افت استانداردهای کیفی در پروژه‌های نوساز ساختمانی، پیامدهای منفی دیگری هستند که بازنده پایانی آن‌ها شهروندان تهرانی خواهند بود.

او ادامه داد که برنامه «اقدام» چاره‌ساز چالش تمرکز جمعیتی در کلان‌شهر تهران نخواهد شد و این امکان وجود دارد که بار جمعیتی را به حاشـــیه‌های شـــهر و کمربند بین تهران و کرج سرریز کند؛ پدیده‌ای که در نتیجه آن، به‌جای کنترل تراکم جمعیتی، به توسعه کمربند حاشیه‌نشینی دامن زده می‌شود.

چالش برای شهرداری

این استاد دانشگاه با اشاره صریح به مواد ۴ و ۸ مندرج در این برنامه یادآور شد که این بندها هرگونه احداث شهرک‌های مسکونی تازه را ممنوع کرده‌اند. از سوی دیگر، ماده ۱۹ این طرح نیز تا پیش از آنکه چارچوب و سازوکار ویژه‌ای برای نظام مدیریت شهری طراحی و مستقر شود، می‌تواند حکم تهدیدی جدی را برای ساختار مدیریتی شهرداری‌ها داشته باشد.

به اعتقاد شعرباف، در شرایطی که چالش منابع آب در استان‌های تهران و البرز می‌بایست از مسیر بررسی‌های فراگیر و راهکارهای کارشناسی مرتفع شود، دست‌اندرکاران ترجیح داده‌اند محدودیت‌هایی را بر بخش‌های مختلف این دو استان بار کنند؛ رویکردی که وی آن را تلاش برای پاسخ‌گویی به یک نیاز و دغدغه واقعی از مسیری نادرست، نامشخص و عاری از ادله کافی و شفاف می‌داند.

لازم به ذکر اســـت که «برنامه اقدام برای ساماندهی، پالایش عملکردی و تمرکززدایی از استان‌های تهران و البرز» در تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۴۰۵ (۱۴۰۵/۰۷/۲۶) از جانب معاون اول رئیس‌جمهور ابلاغ شده است!

خبرگزاری مهر

غلبه خودروسازان چین بر رقبای اروپایی

BYD
BYD DOLPHIN
OK

تحویل خودروهای ولوو در چین در ســـه‌ماهه سوم بیش از ۴۰ درصد کاهش یافت؛ زیرا برندهای داخلی بر بازار خودروهای برقی این کشور تسلط یافته‌اند و بحران هزینه‌کرد مصرف‌کنندگان نیز تقاضا را تحت فشار قرار داده است.

ارزش فعلـــی ولوو - که تحت مالکیت شـــرکت چینی «جیلی» قـــرار دارد - به ۲۹ میلیارد و ۸۰۰ میلیون کرون (معادل دو میلیارد و ۶۸۰ میلیون دلار) رسیده که نسبت به زمان عرضه سهام این شرکت در بورس، پنج سال پیش، حدود ۸۰ درصد کاهش نشان می‌دهد. «هاکان ساموئلسون»؛ مدیرعامل ولوو در جریان گفت‌وگو با تحلیلگران گفت: «دیگر هیچ شـــرکتی با الگوی قدیمی - یعنی تولید خودروهای جهانی در اروپا و فروش آن‌ها با قیمت‌های بالا در چین - موفق نخواهد شد. آن دوران به پایان رسیده است.»

این تعدیل نیرو که حدود شـــش درصد از کارکنان ولوو را شامل می‌شود؛ بخشی از برنامه‌ای برای کاهش هزینه‌ها به میزان پنج میلیارد کرون دیگر است. این دور جدید از کاهش مشاغل - که عمدتاً شامل سوئد می‌شود - علاوه بر حذف سه هزار موقعیت شغلی است که ولوو سال گذشته اعلام کرده بود انجام خواهد داد.

بیش از ۱۰۰ برند خودرویی داخلی برای جذب مشـــتریان در چین رقابت می‌کنند. این رقابت شدید، خودروسازان را به کاهش زمان توسعه مدل‌های جدید و پایین آوردن قیمت‌ها وادار کرده اســـت. در مقابل، خودروسازان غربی مانند فولکس‌واگن در واکنش بـــه این تحولات کند عمل کرده‌انـــد و در برخی امکانات مورد علاقه رانندگان چینی، از جمله نمایشگرهای سرگرمی و سیستم‌های پیشـــرفته تشخیص صدا، از رقبای داخلی عقب مانده‌اند.

رقابت دشوار با چین در اروپا

برندهای چینی بـــا عرضه خودروهای برقی ارزان‌تر، امکانات دیجیتال پیشـــرفته و مدل‌هایی متناســـب با سلیقه مشـــتریان محلی، خریداران بیشتری جذب می‌کنند. در مقابل، خودروســـازان غربی اغلب به مدل‌های جهانی با قیمت بالاتر و چرخه‌های توسعه طولانی‌تر متکی بوده‌اند و همین موضوع، رقابت با شرکت‌های چینی را برای آن‌ها دشوار کرده است.

مشـــکلات ولوو روز جمعه آشکارتر شـــد؛ زیرا این شرکت از ثبت زیانی خبر داد که به‌مراتب بیشتر از پیش‌بینی تحلیلگران بود. ولوو علاوه بر مشکلات بازار چین، هزینه‌های ناشی از تعرفه‌های تجاری آمریکا و حذف یارانه‌های خودروهای برقی در این کشور را نیز از عوامل فشار بر عملکرد مالی خود عنوان کرد. ولوو برای بازگشت به مسیر رشد، قصد دارد تا پایان دهه جاری میلادی، هفت خودروی جدید برای بازارهای غربی و شش مدل متناسب با نیازهای منطقه‌ای چین عرضه کند.

این شرکت در اروپا توانسته است فروشش را افزایش دهد؛ هرچند رقابت با برندهای چینی در این بازار نیز رو به تشدید است. تلاش اتحادیه اروپا برای محدود کردن واردات خودروهای هیبریدی از چین ممکن است تنها فرصتی موقت برای خودروسازان اروپایی فراهم کند، زیرا شرکت‌هایی مانند بی‌وای‌دی در حال ایجاد مراکز تولیدی در این منطقه هستند.

ایسنا